

تاریخ آل اینجو و سیرت نامه شیخ امین الدین بلیانی در

مفتاح الهدایه و مصباح العنایه

● محمدحسین منظورالاجداد



■ مؤلف: محمود بن عثمان
■ پژوهش: عمادالدین شیخ الحکامی
■ ناشر: روزنه، تهران، ۱۳۷۶
■ شمارگان: ۱۵۰۰، ۳۵۸ برگ، ۱۶۰۰ تومان

گذشته از سودمندی
مفتاح الهدایه و مصباح العنایه برای
تاریخ خاندان اینجو، از این کتاب
برای فهم اوضاع اجتماعی فارس در
سده‌های هفتم و هشتم هجری نیز
می‌توان بهره‌های بسنده برد



سنگ مزار بی‌بی نصرت خاتون؛ همسر شیخ امین‌الدین بلیانی

تهیه نسخه، آماده‌سازی برای چاپ و نشر متون کهن به خودی خود کاری ارجمند است و هرگاه متن برگزیده، مربوط به یکی از دوران‌های کمتر شناخته شده تاریخ ایران باشد و به شیوه‌ای عالمانه و ستودنی مورد پژوهش قرار گیرد، ارزش کار دو چندان خواهد شد. مفتاح‌الهدایه و مصباح‌العنایه یا سیرت نامه شیخ امین‌الدین محمد بلیانی از جمله چنین آثاری است. شیخ امین‌الدین بلیانی (۶۶۸-۷۴۵ ق.) در روزگار خویش از مشایخ بزرگ تصوف بود و آوازهای بلند یافت‌چندان که شاعران به ستایش وی برخاستند.

حافظ او را «بقیه ابدال»؛ یکی از پنج بزرگ مردی که در دوران سلطنت شاه شیخ ابواسحاق اینجو، موجب آبادانی ملک فارس بودند و کسی که «یمن همت» او گره‌گشای بود، دانست و خواجه‌جوی کرمانی دست ارادت به‌وی داده در حلقه مریدان او درآمد و امین‌الدین را «تاجدار ملک وحدت» و «شهسوار میدان حقیقت» خواند و با اشاره به نسب و مسکن وی، او را «ماهی از برب ابوعلی دقاق و شاهی در اقلیم ابواسحاق (=کازرون)» شمرد.

پدران امین‌الدین همه از علما، مشایخ و عارفان زمان خود بودند و امین‌الدین چهارده‌ساله بود که از عموی خویش شیخ عبدالله بلیانی تلقین ذکر شنید و به‌وادای تصوف پای نهاد. به سال ۶۹۳ ق. پس از مرگ پدر، مستدشین خانقاه وی شد و از آن پس تا پایان عمر، دمی از مبارزه با نفس و ارشاد خلق باز نایستاد.

ده سال پس از مسندنشینی او در «کازرون»، به‌سال ۷۰۳

محمودشاه اداره امور فارس را به‌دست گرفتند و کار آنان به جایی رسید که در زمان اوج قدرت خویش تمامی نواحی مرکزی و جنوبی ایران را زیر سیطره داشتند و شاه شیخ ابواسحاق برجسته‌ترین امیر این خاندان، در چارچوب آگاهی ما تنها امیری است که پس از فروپاشی حکومت ایلخانان، به محض استقرار بر سریر قدرت، به تعبیر عبدالرزاق سمرقندی «پای از درجه امارت به ذروه سلطنت نهاد و به ترتیب اسباب پادشاهی چون تاج و تخت فرمان داد» و با ضرب‌سکه به نام خود، سلطنت خویش را اعلام نمود. در دوران سلطنت، وی درگیر جنگ‌های بی‌پایان با محمد مظفرحاکم کرمان و سر سلسله خاندان «مظفری» شد، باینهمه عموم تاریخ‌نگران بر این باورند که دوران حاکمیت ده ساله ابواسحاق بر شیراز و فارس، عهدشادکامی مردم آن خطه بود. شکست نهایی ابواسحاق از محمد مظفر موجب آوارگی چند ساله و سرانجام مرگ او شد و با مرگ وی و برچیده شدن بساط حکومت خاندان اینجو، روایت حاکمان پیروزمند از ماجرا، به صورت مواهب الهی معلم یزدی بر جای ماند و حال آنکه از عمده‌التواریخ این زرکوب شیرازی که مدعی است در دو جلد در مورد سوانح ایام سلطنت ابواسحاق نوشته، نشانی در دست نیست.

کاستی چشمگیر منابع تاریخی در مورد دوران حکومت خاندان اینجو چندان است که چند روایت بجامانده از آن دوران در کتاب سیرت‌نامه شیخ امین‌الدین، سخت شایان توجه می‌نماید.

بیشتر اشاره شد که ارتباط میان خاندان اینجو و شیخ امین‌الدین از نخستین سال‌های سده هشتم برقرار شد و پیوسته بر استحکام آن می‌افزود و تا بدانجا رسید که امیر مسعود شاه اینجو، فرزند محمودشاه، در دیدار با برادر امین‌الدین که به شیراز رفته بود، در مجلس عام، اعلام داشت که «من از جان و دل مرید و معتقد شیخ الاسلام [امین‌الدین] شده‌ام و

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمین
والصلاة والسلام
على من لا نبي بعده
والله اعلم
بما كنا نقول

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمین
والصلاة والسلام
على من لا نبي بعده
والله اعلم
بما كنا نقول



مزار شیخ امین الدین بلطانی در کازرون

مریدان و متعلقان او را دوست می‌دارم و این سخن بر گزاف و ریا نمی‌گویمو به تقلید و عادت مرید او نشدمام بلکه از روی تحقیق و کرامات مشهود و معاملات روشن که از وی دیدهام، بنده حلقه به گوش وی شدهام و بزرگی او مرا تحقیق شدهاست. «
آنگاه چندین حکایت از کرامات شیخ در حق خود نقل کرد که سودمندترین آن‌ها برای تاریخ سیاسی این خاندان حکومتی آن است که به سال ۷۲۴ ق. به هنگام شورش بر ضد ابوسعید، به سبب صدور فرمان حکمرانی فارس برای مسافر ایناق، امیرمسعود شاه پس از دستگیری، به سبب شفاعت خواهر سلطان از مرگ رسته است و چون او را به آسیای صغیر تبعید نمودند و در آن خطه نایب شیخ حسن جلابری، حاکم ولایت، گردید، مخالفانی یافت که به نبرد با وی برخاستند. در اثنا جنگ چون در محاصره دشمن قرار گرفت، به عنایت شیخ امین الدین، که مسعود شاه در میان معرکه به فریاد از او یاری خواسته بود، از میانه به در جست و جان به سلامت برد. این نکته را نیز باز می‌گوید که شیخ امین الدین در دیداری که او و ندیمش «در دامن کوه بالای کازرون» با وی داشتند آرزوی بر زبان نیامده آن‌و را بر آورد و نزد هر یک، خوراکی که خواسته بودند، نهاد.

از حکایتی دیگر که محمود بن عثمان در کتاب خویش آورده بر می‌آید که مسعود شاه در این دعوی ارادت، صادق بود و از این رو چون دانست مردم روستایی که به نزاع با سربازان او برخاسته بودند، مریدان شیخ امین الدین هستند، از سر تقصیر آنان در گذشت. همچنین هنگامی که نامه وداع شیخ را دریافت نمود، چون به خطا پنداشت که شیخ را اجل نزدیک شده و حال آنکه شیخ از مرگ خود او خیر داده بود، سخت ناراحت شد و از شدت اندوه بارها به درد گریست.

متقابلاً شیخ امین الدین نیز به امیران خاندان اینجومهر می‌ورزید. او که امیر محمود شاه اینجو را از «دوستان و محبان» خود می‌دانست، به سال ۷۲۶ ق. پیش از آواز گرفتن مرگ آن امیر، از قتل وی خبر داد و در نزد یکی از مریدان «در عدل و خیرات وی فصلی تمام بگفت» و سپس گریست و مرید را نیز «به گریه آورد» و چون امیر مسعود شاه اینجو به قتل رسید (۷۲۳ ق.) از آنجا که شیخ «در حق وی نظری تمام داشت» به تعبیر محمود بن عثمان «دل مبارک شیخ از آن واقعه به غایت خسته شد و [لذا] آن طایفه که قصد وی [مسعود شاه] کرده بودند، هیچ کدام به آخر سال نرسیدند و همه را به قتل آوردند.» البته ماجرای قتل مسعود شاه و پی‌آمدهای آن، پیچیده‌تر از آن است که این صوفی ساده دل می‌نویسد. باغی باستی، آمر و محرک اصلی قتل مسعود شاه، تاسالیانی چند پس از این ماجرا زنده بود اما روایت این نویسنده هم زمان با واقعه را نیز نمی‌توان یکسره نادیده نگاشت.

به هر حال، گذشته از سودمندی مفتاح الهدایه و مصباح العنایه برای تاریخ خاندان اینجو، از این کتاب برای فهم اوضاع اجتماعی فارس در سده‌های هفتم و هشتم هجری نیز می‌توان بهره‌های بسنده برد و کمترین نکته در این میان، برای نمونه، آنست که از فقر مورخین طالبان علم در دوران دانش‌انگیزی و در نیمه دوم سده هفتم خبر می‌دهد و از زبان امین الدین بیان می‌کند که به گاه نوجوانی و در غربت به هنگام تحصیل علم «دو روز و سه روز می‌رسید» که چیزی برای خوردن نمی‌یافت و روغن چراغ نیز نداشت و برای مطالعه و تکرار درس از روشنایی «سقایه‌ها» [آب انبارها؟] بهره می‌گرفت و چون بول گرمابه رفتن نداشت حتی «در قلب زمستان هم» غسل واجب در همانجا به جای می‌آورد. ناگفته نماند که نویسنده به شیوه معمول زندگینامه‌نویسان مشایخ، نسبت به مراد خود لختی سخت ستایش آمیز دارد. به

باور وی امین الدین از آغاز وجودی یگانه بود و در همان بدو تولد، خوش قدمی وی موجب فراخی «نعمت و روزی» خاندانش گردید و آینه‌درخشانش از همان اوان طفولیت بر تیزبینان آشکار بود چندانکه در کودکی چون دست عمومی خود شیخ عبدالله بلطانی را بوسه داد، شیخ عبدالله بدو چنین خوش آمدگفت که: «شاد آمدی ای شیخ شهر و رستاق» و در تمام کتاب به همین شیوه از اقدامات عمرانی، کرامات و آموزه‌های شیخ یاد می‌کند اما این نگرش کاملاً هوا دارانه و یکسویه او چیزی از ارزش کتاب نمی‌کاهد و با توجه به شرایط زمانه و چیرگی تصوف بر دل و جان مردم آن روزگار، به ویژه آگاهی بخشی مصباح الهدایه در مورد آئین تصوف و آداب طریقت ویژه شیخ امین الدین بسیار ارزشمند است. می‌دانیم که در سده‌های هفتم و هشتم هجری، تصوف گسترش بسیار یافت و به ویژه در سده هشتم نفوذ پیران صوفی در بین مردم به جایی رسید که حتی امیران و سلاطین برای بهره‌گیری از آن نفوذ مردمی، عنوان شیخ بر خود می‌نهادند. در تواریخ آن دوران از شیخ حسن بزرگ (جلابری). شیخ حسن کوچک (چوبانی) و شاه شیخ ابواسحاق اینجو یاد شده است و نکته شگفت‌انگیز اینکه ابوبکر قطبی اهری، کتابی در تاریخ به نام سلطان ابویس جلابری نوشت و آن را تاریخ شیخ ابویس نام نهاد. این نفوذ مردمی پیران صوفی محصول عملکرد شیخ امین الدین بود. به گواهی محمود بن عثمان که چهل سال ملازم شیخ بود، در این مدت شیخ امین الدین، پیوسته بر «ریاضات و مجاهدات» می‌افزود و وی هرگز ندیده است که امین الدین «طعامی خوش خوردی یا لباسی به تکلف پوشیدی» پیوسته روزه بود و به اندک طعامی افطار می‌نمود. همه غذاهایی را که مریدان برای او می‌آوردند به کسان یتار می‌کرد. گهگاه روزها از خوردن آب خود را منع می‌کرد و در مخالفت با نفس و خواهش‌های آن مرتبه‌ای سخت والا داشت.

کتابخانه و موزه اسناد ملی ایران